



HomePage: https://jphilosophy.um.ac.ir/	Vol. 53, No. 1: Issue 106, Spring & Summer 2021, p.103-120
Online ISSN: 2538-4171	Print ISSN: 2008-9112
Receive Date: 07-03-2021	Revise Date: 07-11-2021
DOI: https://dx.doi.org/10.22067/epk.2022.67737.1001	Article type: Original

Examining and Criticizing Mullā Ṣadrā's Explicit Account of Fārābī's Viewpoint about Individuation

Dr. Seyyed Reza Moazzen, PhD in Transcendent Philosophy, Isfahan University (corresponding author)

Email: <mailto:s.rmoazzen@yahoo.com>

Dr. Jafar Shanzari, Associate Professor of Isfahan University

Abstract

That “what makes an individual being the one it is” has been a question great thinkers have long tried to resolve. As the innovator or strong advocate of the doctrine of existential primacy of existence over the quiddity, Mullā Ṣadrā Shīrāzī maintains that the individuation of a thing depends on the mode of its existence. He believes that this standpoint was also held by Fārābī. He has confirmed this attribution in eight of his works: *asfār*, *sharḥ al-ḥidāya al-athīriyya*, *al-rasā'il al-tis'a*, *al-ḥāshiyā 'alā ilāhiyyāt al-shifā'*, *al-mabda' wa al-ma'ād*, *risāla fī al-tashakhuṣ*, *risāla al-limmiyya* and *risāla fī ittiṣāf al-māhiyya bi al-wujūd*; however, he does not mention any evidence for this attribution. By reviewing the documents, this writing evaluates this Mullā Ṣadrā's explicit attribution and shows that it is not the case. This evaluation results from three arguments and pieces of evidence: some other attributions of Ṣadrā, the explicit opinions of Fārābī himself, and reviewing this viewpoint based on the principle of recognizing the predecessors in the light of the successors. These indicate that Mullā Ṣadrā is the first who has made such a claim. This article is not limited to description only, rather, based on a general principle, it provides an explanation why such an invalid attribution has been occurred.

Keywords: determination, individuation, existence, accidents of existence, Mullā Ṣadrā, Fārābī.



HomePage: https://jphilosophy.um.ac.ir/	سال ۵۳ - شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۰۶ - بهار و تابستان ۱۴۰۰، ص ۱۲۰ - ۱۰۳
شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۴۱۷۱	شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۱۲
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۰۲	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۸/۱۶
DOI: https://dx.doi.org/10.22067/epk.2022.67737.1001	تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۷
	نوع مقاله: پژوهشی

بررسی و نقد گزارش تصریحی ملاصدرا از دیدگاه فارابی در مسأله تشخیص

دکتر سید رضا مؤذن

دانش آموخته دکتری حکمت متعالیه، دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)

Email: <mailto:s.rmoazzen@yahoo.com>

دکتر جعفر شانظری

دانشیار دانشگاه اصفهان

چکیده

این که چه چیز شخص را آن می‌کند که هست، سؤالی است که ریشه در گذشته دور دارد و اندیشمندان بزرگی برای یافتن هویت و واقعیت اشیاء آن را کاویده‌اند. ملاصدرا شیرازی یکی از اینان است. وی مبتکر یا مدافع سرسخت نظریه اصالت وجود در مقابل اصالت ماهیت است و معتقد است تشخیص شی به نحوه وجود آن است. وی به دو گونه، نظریه تشخیص خود را به فارابی نسبت داده است: اول به صورت نقل رأی از فارابی و دوم به صورت گزارش تصریحی. ملاصدرا در هشت کتاب اسفار، شرح هدایه اثیری، رسائل تسعه و حاشیه بر الهیات شفاء، مبدأ و معاد، رساله تشخیص، رساله اللمیة، رساله اتصاف الماهیه بالوجود این انتساب را تأکید کرده است، اما با وجود این، سندی برای این انتساب نقل نمی‌کند. این نوشتار با بررسی اسناد، استناد تصریحی ملاصدرا را بر دایره محک قرار داده است و با به میان آوردن سه شاهد شامل بررسی بعضی دیگر از استنادات صدرا، بررسی این حکم در آرای صریح فارابی و نیز بررسی این نظریه بر پایه قاعده شناخت سلف در پرتو خلف، انتساب این دیدگاه را به معلم ثانی مورد تردید قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که ملاصدرا تا پیش از خود در این قول منفرد است. این نوشتار به توصیف اکتفا نمی‌کند و در پرتو یک قانون کلی، تبیین ارائه می‌دهد که چرا چنین استناد نامعتبری واقع شده است.

واژگان کلیدی: تعین، تشخیص، عوارض وجود، وجود، فارابی، ملاصدرا.

مقدمه

در ادبیات فلسفی پس از ملاصدرا، انتساب نظریه «تشخیص شیء به نحوه وجود» به فارابی، امری متداول است (به عنوان نمونه، نک: سبزواری، ۲۲۴/۴؛ طباطبایی، *بداية الحکمة*، ۸۴؛ همو، *نهایة الحکمة*، ۷۶؛ مصباح یزدی، ۲۷۴/۱) اما آیا این احتمال وجود دارد که فارابی صریحاً چنین دیدگاهی نداشته باشد؟ این نوشتار نشان می‌دهد چنین احتمالی قوی است.

تشخیص عبارت است از این که هر چیز با قطع نظر از جهات مشترکی که ممکن است با چیزهای دیگر داشته باشد، به عنوان یک شخص از غیر خود متمایز، و صدق و انطباق آن بر غیر محال می‌باشد (فارابی، *التعلیقات*، ۱۴۳؛ ابن سینا، *التعلیقات*، ۳۲۷؛ صدرالمتألهین، *اسفار*، ۸/۲).

افلاطون ماده اولیه را، که موجودات محسوس از آن ساخته شده‌اند، بدون نظم و صورت در نظر می‌گیرد. این مثل هستند که به این ماده بدون نظم، شکل و صورت می‌بخشند، به این ترتیب صانع با تکثیر مثل بر ماده بی‌شکل و بی‌نظم، جهان منظم را می‌سازد. بدین سان می‌توان گفت که نزد افلاطون، صورت عامل فردیت و هویت موجودات است (نک: کاپلستون، ۴۲).

ارسطو نخستین کسی است که درباره اصل و عامل تشخیص (= تفرد) به روشنی به بررسی و اظهار نظر پرداخته است (ارسطو، *کتاب پنجم (دلثا)*، فصل ششم، هفتم). فلوطین کثرت را در موجودات بر اساس صورت می‌داند. بدین معنی که هر موجود در عالم مثل صورت خاص خود را دارد و این صورت باعث اختلاف بین آنها می‌شود. بنابراین، افراد انسان تنها از لحاظ ماده با یکدیگر متفاوت نیستند، بلکه از لحاظ خصوصیات صوری نیز با یکدیگر فرق دارند (فلوطین، ۷۵۱/۲-۷۵۴).

فیلسوفان مسیحی با دغدغه‌ای که برآمده از اندیشه کلامی‌شان بوده است به این مسئله پرداخته‌اند. تلاش آن‌ها در این جهت بوده است که روشن کنند چگونه خدای واحد متشخص در عین حال سه چیز می‌تواند باشد؟ و چگونه وحدت در کنار کثرت (تثلیث) قابل جمع است؟ از جمله این فیلسوفان می‌توان به بنسیوس اشاره کرد. او را آخرین فیلسوف دوران روم قدیم و اولین فیلسوف قرون وسطی می‌شمارند؛ وی در رساله خود در باب تثلیث به این مسئله پرداخته است (نک: ایلخانی، ۲۵).

در فلسفه اسلامی بحث درباره تشخیص از مباحث امور عامه (الهیات بالمعنی الاعم) است که معمولاً در بخش مربوط به احکام ماهیت از آن سخن به میان آمده است. نقطه تمرکز فیلسوفان مسلمان در بحث تشخیص - بر خلاف فیلسوفان مسیحی - بحث توحید و تثلیث نبوده است و از همین رو، مواجهه آنان با بحث تشخیص مواجهه‌ای فلسفی - منطقی است، تا کلامی.

فارابی به روشنی مسأله تشخیص را در کتاب *تعلیقات* خود ذکر کرده است. وی در تعلیقه‌های:

معتمد است زمان و وضع دو عَرَض و عامل تشخص و نیز تخصّص پرداخته است. ابن سینا در کتاب *تعلیقات* می‌دهند که شیء از غیر خود متمایز می‌شود (ابن سینا، *التعلیقات*، ۱۰۷). ابن سینا بیشتر مباحث خود پیرامون مبحث تشخص را در سه کتاب *تعلیقات*، *مباحثات و الهیات شفاء* آورده است. وی در این سه کتاب تأکید کرده است که تشخص شیء به دو مقوله زمان و این است و این دو نیز تشخص خود را از مقوله وضع می‌گیرند. در بخش بررسی قاعده شناخت سلف در پرتو خلف به دیدگاه ابن سینا به نحو مبسوط‌تری خواهیم پرداخت.

ملاصدرا در سایه دیدگاه اصلی خود که اصالت وجود است معتقد است: نحوه وجود یک شیء است که چنین ویژگی به شیء می‌دهد (صدرالمतालین، *الشواهد الربوبیه*، ۱۵۰) ملاصدرا، فارابی را نیز در این رأی همراه خود می‌داند. وی در موارد متعددی این انتساب را تأیید و بر آن تأکید کرده و معتقد است: نظریه تشخص به وجود، در ذهن فارابی متولد شده است و ریشه در افکار او دارد (به عنوان نمونه، صدرالمतालین، *اسفار*، ۳۱۸/۲). فارابی جایگاه مهمی در میان فیلسوفان مسلمان دارد و آراء وی مورد اهتمام است. اضافه شدن فارابی به صف بندی موافقان و مخالفان یک نظر، مهم جلوه می‌کند. پیوستن فارابی به موافقان نظریه تشخص به نحوه وجود، می‌تواند تقویتی برای دیدگاه ملاصدرا به شمار آید. استاد مصباح یزدی این تقویت را پذیرفته است و معتقد است دیدگاه فارابی سرآغاز قول به اصالت وجود است (مصباح یزدی، ۱/ ۲۷۴).

پیشینه پژوهش

در مجله حکمت معاصر مقاله‌ای با عنوان «فارابی و مساوقت وجود و تشخص؛ بازتأملی در اسناد ملاصدرا» (پور نامدار و عظیمی، ۶۱-۸۰) چاپ شده است که با مسأله این پژوهش دغدغه مشترکی دارد، اما به دلایل ذیل پژوهش دیگری ضروری به نظر می‌آید:

در مقاله فوق الذکر دو اشکال عمده به انتساب دیدگاه ملاصدرا به فارابی وارد آمده است:

اول آن که اصطلاح تشخص، و نه مسأله تشخص، در هیچ یک از آثار فارابی نیامده است و وی از این اصطلاح نمی‌توانسته استفاده کند، زیرا در پیش و پس از فارابی تا ابن سینا به کارگیری اصطلاح تشخص برای بیان مقصود فلسفی و پرسش از آن که هر چیز را چه چیز آن کرده است که هست، استفاده نشده است؛

دوم: کتاب *تعلیقات* که تنها موضع پرداختن فارابی به تشخص است از لحاظ سندی ضعیف و انتساب آن به فارابی مورد تردید است.

مؤذن، شانظری؛ بررسی و نقد گزارش تصریحی ملاصدرا از دیدگاه فارابی در مسأله تشخیص / ۱۰۷

این مقاله وارد بحث محتوایی نشده است و مباحث بر محور عدم امکان به کارگیری واژه و نیز عدم صحت انتساب کتاب تعلیقات به فارابی می چرخد.

در پاسخ به این دو اشکال عمده باید گفت نقش فارابی در اندیشه فلسفی نباید فراموش شود. وی فردی پیش رو است و نقش اصطلاح سازی نیز داشته است. وی برای اصطلاح سازی دوره های پیشرفته ادبیات عرب را نزد ابن مبرد، نحوی معروف، گذرانده و اصطلاحاتی را نیز وضع کرده است (نک: حکمت، ۹۷). بنابراین، جستجوی اصطلاح تشخیص پیش و پس از معلم ثانی نمی تواند به تنهایی دلیل کافی بر این باشد که چون در قرن زیست فارابی این اصطلاح سابقه ندارد، پس فارابی نمی توانسته این اصطلاح را وضع کرده باشد. در مورد کتاب نیز باید توجه داشت هر کتابی بر محور یک مسأله که نویسنده با آن مواجه است، شکل می گیرد. به عنوان نمونه، فارابی در کتاب *الجمع بین رایى الحکیمین* اساساً با بحث تشخیص مواجه نیست تا به اظهار نظر پیرامون آن پردازد. اما کتاب *تعلیقات* از جهت وسعت مباحث پرداخته شده، کتاب مغتنمی است. این کتاب به صورت تعلیقه های کوتاه نوشته شده است و در آن جا از مباحث مقدماتی و پیرایه هایی که یک کتاب تالیفی معمولاً باید به آن پردازد، خبری نیست و فارابی به صورت واضح درباره مسائل متعدد اظهار نظر کرده است از این جهت، این کتاب ظرفیت پرداختن به مباحث متعدد و نیز اصطلاح سازی متعدد را داراست.

در مورد صحت انتساب این کتاب آن گونه که پسان خواهد آمد دست کم از دید ملاصدرا این کتاب به عنوان کتاب فارابی مورد تأیید است. فیلسوفان سلف از جمله لوکری (فارابی، *التعلیقات*، دوازده) و میرداماد (میرداماد، *القبسات*، ۱۷۸) نیز آن را به عنوان کتاب فارابی می شناسانند. بر اساس این نوشتار - آن گونه که خواهد آمد - اگر بپذیریم که اصطلاح تشخیص از فارابی بوده باشد و نیز از منظر ملاصدرا به کتاب *تعلیقات* بنگریم و بپذیریم که کتاب *تعلیقات* از فارابی است - با وجود این، نمی توان انتساب نظریه تشخیص ملاصدرا را به فارابی پذیرفت. بر این اساس، این نوشتار راه جدید و مسیر دیگری را غیر از مقاله سلف خود در گره گشایی و رصد اطلاعات پیرامون دیدگاه فلسفی فارابی و ملاصدرا پیموده است و مقاله پیشین جایگزین آن نمی تواند باشد.

در این نوشتار ابتدا گزارش صدرا مورد بررسی قرار می گیرد تا روشن شود دقیقاً چه چیز را ملاصدرا به فارابی نسبت داده است؛ سپس به بررسی انتقادی و سنجش گزارش ملاصدرا می پردازد و در سه مرحله نشان می دهد که این انتساب مورد تردید است.

۱. گزارش ملاصدرا از دیدگاه فارابی

ملاصدرا در هشت کتاب خود از میان چهل کتاب مورد بررسی به مسأله پژوهش توجه نشان داده

است. تفصیل مطلب بدین نحو است: ملاصدرا در آثار خود به دو گونه دیدگاه فارابی در زمینه تشخیص را نقل کرده است: اول در شش کتاب *اللمیه فی اختصاص الفلک بموضع معین* (صدرالمتألهین، مجموعه رسائل، ۳۶۶)، *رسالة فی الشخص* (همان، ۱۲۰)، *رسالة الإیتصاف الماهیة بالوجود* (همان، ۱۱۵)، *الشواهد الربوبیة* (۴۱)، *شرح الهدایة الأثریة* (۴۸)، *شرح و تعلیقه صدرالمتألهین بر الهیات شفا* (همو، ۹۱۸/۲) با عبارات «ذهب فارابی الی»، «أفاد»، «مذهب المحققین کالفارابی» از معلم ثانی، نقل رأی کرده است. دوم: در کتابهای *اسفار* (همو، ۱۲۴/۱) و *مبدأ و معاد* (همو، ۴۶/۱) با عبارت «صرح» دیدگاه خود را به فارابی نسبت داده است. در لغت، واژه «تصریح» آن‌گاه که برای گفتار به کار رود به معنای آشکار و آن‌چه که بدون تأویل است، استعمال می‌شود (الفیومی، ۳۳۷/۱).

۳۴ عنوان کتاب دیگر ملاصدرا مورد بررسی قرار گرفت که به دلیل اجتناب از اطناب گزارش نگردید. او در *اسفار* مدعی است که فارابی به گزاره «تشخیص شیء به وجود آن است» تصریح کرده است (صدرالمتألهین، *اسفار*، ۱۰۴/۱). وی در کتاب *مبدأ و معاد* چنین ادعایی را تکرار کرده است. صدرا در *اسفار* چنین می‌گوید: «أن تشخیص الشیء فی الحقیقة نحو وجوده کما هو رأی أهل الحق المصرح به فی کلام أبی نصر الفارابی» (صدرالمتألهین، *اسفار*، ۱۲۴/۱). وی در کتاب *مبدأ و معاد* می‌گوید: «أن تشخیص کل شیء عبارة عن نحو وجوده الخاص به مجرداً کان أو مادياً کما حققه المحققون و یستفاد من مؤلفات الحكماء و صرح به المعلم الثانی و غیره من العظاماء» (همو، *المبدأ و المعاد*، ۶۴۳/۲).

ما برای آن‌که سندی برای ادعای گزارش تصریحی صدرا بیابیم دو گونه عمل کرده‌ایم؛ ابتدا کلمات خود او را بررسی کرده‌ایم که آیا سندی برای گفته خود ذکر کرده است؟ و اگر نکرده است (که این‌گونه است) صدرا چگونه فارابی را می‌شناسد؟ فارابی‌شناسی او از خلال کدام یک از نوشته‌های فارابی شکل گرفته است؟ هر مورد را جزء به جزء بررسی خواهیم کرد تا سندی برای ادعای صدرا به دست آید. دوم این‌که بدون در نظر گرفتن دیدگاه ملاصدرا در این زمینه، گزاره «تشخیص به نحوه وجود است» را به اندیشه‌های فارابی ارجاع دهیم تا صحت و سقم آن را با محک آثار خود فارابی مورد ارزیابی و سنجش قرار دهیم.

در گام اول یافتیم که صدرا در *اسفار* ۲۴ بار از فارابی نقل رأی و نقل قول کرده است. که از این تعداد ۱۳ بار نقل رأی و ۱۱ بار نقل قول مستقیم از او داشته است. آدرس نقل قول‌های مستقیم او به این شرح است: (صدرالمتألهین، *اسفار*، ۲۳۳/۱؛ ۴۵/۲ و ۳۰۰؛ ۴۵۵/۳؛ ۳۴/۶، ۵۷، ۱۱۱، ۱۱۵، ۲۲۵، ۴۰۶). ملاصدرا در *اسفار* از دو کتاب فارابی (۱) *الجمع بین رأی الحکیمین* (صدرالمتألهین، *اسفار*، ۲۲۵/۶) و (۲) *فصوص الحکم* (همان، ۴۰۶/۶) نام برده است. نقل قول‌های صحیح او که آدرسی برای آن‌ها ذکر نکرده

مؤذن، شانظری؛ بررسی و نقد گزارش تصریحی ملاصدرا از دیدگاه فارابی در مسأله تشخیص / ۱۰۹

است نیز در همین دو کتاب می‌باشد. به نظر می‌رسد که این دو کتاب فارابی مورد اهتمام ملاصدرا بوده است و وی، فارابی را از خلال این دو کتاب شناخته است. پیش از ملاصدرا استادش - میرداماد - که دقت تحسین‌برانگیزی در نقل قول‌ها دارد و هر کجا که از فارابی نقل رأی و قولی کرده، منبع آن را نیز ذکر کرده است، تنها از سه کتاب جمع بین رأی الحکیمین و فصوص الحکم و تعلیقات نام برده است (به عنوان نمونه، میرداماد، القیسات، ۲۰، ۲۷، ۹۹).

ملاصدرا - همان‌گونه که اشاره شد - مدعی است فارابی به گزاره «تشخص به نحوه وجود است» تصریح دارد؛ او می‌گوید: «ان تشخص الشئ نحو وجوده كما هو رأی اهل الحق المصرح به فی کلام ابی نصر الفارابی» (صدرالمتألهین، اسفار، ۱/۱۲۴). این عبارت نشان می‌دهد که این گزاره کلامی تضمینی یا التزامی نیست که برداشت شده از مفهوم عبارت فارابی باشد، بلکه از دید صدرا، فارابی به آن تصریح کرده و به شفافیت آن را بیان کرده است؛ به بیانی، عبارت صدرا می‌رساند که فارابی کلامی دارد که به دلالت مطابقی نشان می‌دهد تشخیص به نحوه وجود است. این‌گونه عبارت‌پردازی که ملاصدرا در موارد متعدد - چنان‌که گزارش شد - پرداخته است، نشان می‌دهد تصریحات فارابی مورد اهتمام صدرا است و وی به گفته‌های تصریحی فارابی که دلالت تطابقی بر بحث تشخیص داشته باشد، اهمیت می‌دهد.

بررسی جزء به جزء دو کتاب یاد شده که صدرا از خلال آن فارابی شناسی کرده است و نیز کتاب‌های دیگر فارابی همچون الحروف، الفاظ المستعملة فی المنطق، الفصول المنتزعة، آراء اهل المدینه، تعلیقات، نتایجی کاملاً متفاوت از آن‌چه صدرا از فارابی گزارش کرده است، بدست می‌دهند.

۲. نقد گزارش ملاصدرا

سه شاهد ذیل نشان می‌دهد گزارش تصریحی در دو کتاب اسفار و مبدأ و معاد ملاصدرا از فارابی نادرست است و گزارش غیر مستقیم وی نیز با ابهام مواجه است.

۲-۱- شاهد اول: نادرستی گزارش در موارد دیگر

مواردی که در ذیل مشخص شده‌اند نشان می‌دهند در موارد دیگری به غیر از مسأله تشخیص گزارش نادرستی در آثار ملاصدرا وجود دارد:

۱) ملاصدرا در دو بخش از اسفار به ابونصر فارابی چنین نسبت می‌دهد: «قال المعلم الثانی ابونصر الفارابی فی مختصر له یسمی بفصوص الحکمه «لو حصل سلسلة الوجود بلا وجوب لزوم اما ایجاد الشئ نفسه و ذلک فاحش و اما صحه عدمه بنفسه و هو افحش»» (صدرالمتألهین، اسفار، ۱/۲۳۳؛ همان، ۳۴/۶). علامه حسن‌زاده آملی در کتاب نصوص الحکم بر فصوص الحکم چنین می‌نویسد: «عبارت لو

حاصل الوجود در هیچ یک از نسخ مخطوط و مطبوع و مشروح و مترجم *فصوص الحکم* فارابی که در تصرف داریم، وجود ندارد» (حسن‌زاده آملی، ۲۶). جعفر آل یاسین محقق کتاب *فصوص* که به شش نسخه خطی برای تصحیح *فصوص* مراجعه کرده است، در مورد عبارت: «لو حصل سلسلة الوجود» می‌نویسد: «لم أعثر على هذا النص في نسخ الفصوص» (فارابی، *فصوص الحکم*، ۱۰۷). استاد احمد احمدی نیز که تصحیح و تحقیق جلد شش *اسفار* را انجام داده است برخلاف رویه معمول خود سندی برای این کلام ذکر نمی‌کند. به نظر نگارنده، ایشان نیز مأخذی برای آن نیافته است. ما نیز در بررسی‌های خود این نص را در *فصوص* نیافتیم. وجود نسخه‌های خطی از کتاب *فصوص* که تاریخ کتابت آن‌ها قبل از کتابت *اسفار* است نیز احتمال وجود نسخه منحصر به فردی را که نزد ملاصدرا بوده باشد بسیار کم‌رنگ می‌کند.

(۲) ملاصدرا می‌نویسد: «قال ابونصر الفارابی (ان الله) وجود كَلِّه، وجوب كَلِّه، علم كَلِّه، قدرة كَلِّه، حياة كَلِّه» (صدرالمتألهین، *اسفار*، ۱۱۱/۶).

در این جا نیز استاد احمد احمدی بر خلاف رویه معمول خود در تصحیح یک اثر و روند مصوب ناشر، سندی برای این قول ذکر نمی‌کند (همان). ما نیز در بررسی کتاب‌های *فصوص*، تعلیقات، آراء اهل المدینه، فصول منتزعه، کتاب الحروف، شرح *فصوص غازی*، *منطقیات فارابی*، *احصاء العلوم*، *الفاظ المستعملة فی المنطق* این جملات را نیافتیم.

(۳) ملاصدرا می‌نویسد: «صفات الجمالیة کلها عین ذاتها ... و الیه الاشارة بقول الشیخ ابی نصر الفارابی: «يجب ان يكون فی الوجود وجود بالذات، و فی العلم علم بالذات و فی القدرة قدرة بالذات و فی الارادة ارادة بالذات، حتی تكون هذه الامور فی غیره لا بالذات» (همان، ۱۱۵/۶). استاد احمد احمدی می‌گوید: «در *فصوص*، *تحصیل*، *سیاست مدنی*، *جمع بین رأیین* و *فصول* این عبارت را نیافتیم» (همان). بررسی ما نیز این گفته استاد را تأیید می‌کند. هر چند ایشان می‌گوید: «این قول قریب المآخذ به عبارتی است که در ص ۵۱ *تعلیقات آمده است*» (همان)، به گمان راقمان این سطور - به دلایلی که خواهد آمد - احتمالاً کتاب *تعلیقات* یا در دسترس صدرا نبوده و یا به آن برای شناخت آراء تصریحی فارابی در مسأله تشخیص مراجعه نکرده است. بنابراین، بعید است که از این کتاب مطلبی را نقل کرده باشد. ضمن آن‌که عبارت ملاصدرا دال بر نقل قول مستقیم از فارابی است نه ایصال مفهوم عبارت، تا قریب المآخذ بودن مصحح آن باشد.

(۴) در جلد ۲ *اسفار* صدرا چنین می‌نویسد: «وقال المعلم الثانی فی کتاب *الجمع بین رأیی افلاطون و ارسطو*: «انه اشارة الى أن للموجودات صوراً فی علم الله باقية لا تتبدل و لا تتغير» (صدرالمتألهین، *اسفار*، ۴۸/۲). این عبارت نیز در کتاب *الجمع* وجود ندارد. هر چند این مفهوم را می‌توان با تکلف در صفحات

مؤذن، شانظری؛ بررسی و نقد گزارش تصریحی ملاصدرا از دیدگاه فارابی در مسأله تشخیص / ۱۱۱

۱۰۵ تا ۱۰۷ کتاب *الجمع* متضمن دانست. استاد مقصود محمدی در تصحیح و تحقیق خود بر این جلد از *اسفار*، صفحات ۱۰۵ تا ۱۱۰ را برای این نقل قول، آدرس داده است. اما ظهور این عبارت ملاصدرا که می‌گوید: «قال المعلم الثانی...» در نقل قول است نه نقل رأی.

برای اطمینان‌یابی از آن‌که ملاصدرا در انتساب اقوال به افراد گاه ناقص و نادرست گزارش‌گری کرده است می‌توان گزارش وی را از دیدگاه‌های ابن‌سینا را نیز بازبینی و ارزیابی کرد. در چهار مورد، عباراتی که صدرا از آن‌ها به عنوان سخن صریح ابن‌سینا در *تعلیقات* یاد می‌کند، جز در آثار خود صدرا دیده نمی‌شود، عبارت است از:

یک: «قال أيضاً في *التعلیقات* إذا سئل هل الوجود موجود أو ليس بموجود فالجواب أنه موجود بمعني أن الوجود حقيقته أنه موجود فإن الوجود هو الموجودية» (همان، ۵۰/۱)؛

دو: و قال أيضاً في *التعلیقات* «إذا سئل: هل الوجود موجود؟ فالجواب أنه موجود بمعني أن الوجود حقيقته أنه موجود. فإنّ الوجود هو الموجودية» (همو، *مشاعر*، ۲۲)؛

سه: «نص على هذا الشيخ الرئيس في *التعلیقات* حيث قال وجود الأعراض في أنفسها هو وجودها في موضوعاتها سوى أن العرض الذي هو الوجود لما كان مخالفاً لها لحاجتها إلى الوجود حتى تكون موجودة و استغناء الوجود عن الوجود حتى يكون موجوداً لم يصح أن يقال إن وجوده في موضوعه هو وجوده في نفسه بمعني أن للوجود وجوداً» (همو، *اسفار*، ۵۶/۱).

و نیز در کتاب *المشاعر* می‌نویسد: «قال الشيخ الرئيس في *التعلیقات* «وجود الأعراض في أنفسها وجوداتها لموضوعاتها، سوى أنّ العرض الذي هو الوجود، لَمَّا كان مخالفاً لها لحاجتها الى الموضوع حتى يصير موجوداً، و استغنى الوجود عن الوجود حتى يكون موجوداً، لم يصح أن يقال أنّ وجوده في موضوعه هو وجوده في نفسه، بمعني أنّ للوجود وجوداً، كما يكون للبياض وجود، بل بمعني أنّ وجوده في موضوعه نفس وجود موضوعه، و غيره من الأعراض وجوده في موضوعه وجود ذلك الغير» (همو، *مشاعر*، ۳۴)؛ مطالب فوق در کتاب *الشواهد الربوبية* نیز آمده است (همو، *الشواهد الربوبية*، ۱۷-۱۸).

چهار: «و لما صرح الشيخ أيضاً في *التعلیقات* و غيرها بأن كل صورة تحدث من الصورة الطبيعية يحصل معها مقدار آخر و امتدادات أخرى فيحصل معها اتصال جوهری آخر» (همو، *اسفار*، ۱۸۲/۵)؛ نیز نک: همو، *شرح الهداية*، ۷۲)؛

پنج: «ما ذكره في موضوع آخر من *التعلیقات* و هو قوله فالوجود الذي للجسم هو موجودية الجسم - لا كحال البياض و الجسم في كونه أبيض لأن الأبيض لا يكفي فيه البياض و الجسم» (همو، *تعلیقه بر الهیات شفاء*، ۱۷)؛ همو، *مشاعر*، ۳۴)؛ همو، *شرح الهداية*، ۲۸۶)؛ همو، *اسفار*، ۵۷/۱).

در برخی موارد عبارتی که صدرا تصریح کرده که ابن سینا در *تعلیقات* چنین گفته است حتی با مطلبی که در *تعلیقات* آمده است ناسازگار می‌نماید: «اختار فی *التعلیقات* الشق الثانی حیث قال إذا قلنا واجب الوجود موجود فهو لفظ مجاز معناه أنه بحت وجود و صحفوه بأنه یجب وجوده و هو سهو» (همو، *اسفار*، ۱۳۲/۱)؛ در صورتی که ابن سینا در *تعلیقه* ۹۶۹ می‌گوید: «وجوب الوجود بذاته، و إن كانت صیغته صیغة المركب، فلیس هو مرکباً، بل هو شرح معنی لا اسم له عندنا، و هو أنه یجب وجوده، لأن ما یجب وجوده فحقیقته أنه یجب وجوده بذاته، لا شیء عرض له وجوب الوجود» (ابن سینا، *التعلیقات*، ۵۵۲). مشکل بتوان پنداشت که این نقل قول‌های ملاصدرا مستند به نسخه‌ای منحصر به فرد از لحاظ محتوا از کتاب *تعلیقات* بوده باشد که کهن‌تر یا کامل‌تر از نسخه‌ی ایاصوفیه به تاریخ کتابت ۵۲۱ق^۱ است، به گونه‌ای که مطالب این نسخه‌ی فرضی صدرا در دست پیشینان نبوده باشد.

۲-۲- شاهد دوم: تصریح به قول مخالف

شایسته‌ترین نقد این گزاره که «فارابی تصریح دارد که تشخص همان نحوه وجود شیء است» بررسی رأی فارابی از طریق مراجعه مستقیم به کتاب‌های خود اوست. آیا فارابی درباره تشخص نظر صریحی در کتاب‌هایش ابراز کرده است یا خیر؟

پاسخ این پرسش مثبت است. وی به شکل کاملاً صریح در این مسأله ابراز رأی و نظر کرده است. وی در کتاب *تعلیقات* چنین می‌گوید: «التشخص» هو أن یكون للمتخصّص معانٍ لا یشارکة فیها غیره؛ و تلك المعانی هی الوضع و الأین و الزمان. فأما سائر الصفات و اللوازم، ففیها شركة، كالسواد و البیاض» (فارابی، *التعلیقات*، ۲۹ [تعلیقه ۶۲]).

در این *تعلیقه* ضمن تعریف تشخص نشان می‌دهد که تشخص به وسیله وضع و این و زمان به دست می‌آید. این رأی را ملاصدرا قول رقیب خود می‌داند. ملاصدرا دو دسته نظر را در *اسفار* در مقابل رأی خود می‌آورد: الف) دسته‌ای که آن‌ها را قابل ارجاع به قول خود می‌داند؛ ب) دسته‌ای که آن‌ها را قابل ارجاع به قول خود نمی‌داند و لذا دست به تأویل آنها می‌زند (صدرالمتألهین، *اسفار*، ۸/۲-۱۲). رأیی که در *تعلیقه* ۶۲ کتاب فارابی آمده است از دسته آرائی است که قابل ارجاع به نظر صدرا نمی‌باشد و لذا او چنین رأیی را تأویل می‌کند (همان، ۱۰/۲؛ همو، *مجموعه رسائل فلسفی ملاصدرا*، ۳۱۲). وی در کتاب *شواهد الربوبیه* این رأی را که در *تعلیقه* ۶۲ آمده است، غیر سدید دانسته است (همو، *الشواهد الربوبیه*، ۱۱۶).

فارابی در *تعلیقه* ۹۵ نیز موضع خود را در قبال تشخص کاملاً روشن بیان کرده است: «الصفات کلها

۱. این نسخه توسط سید حسین موسویان تحقیق شده و در انتشارات انجمن حکمت ایران به چاپ رسیده است.

مؤذن، شانظری؛ بررسی و نقد گزارش تصریحی ملاصدرا از دیدگاه فارابی در مسأله تشخیص / ۱۱۳

تقع فيها الشركة الا الوضع و الزمان و «التشخص» بهما فقط» (فارابی، *التعليقات*، ۴۳). با وجود اظهار نظر مستقیم فارابی که می‌گوید تشخیص تنها با وضع و زمان حاصل می‌شود، چرا ملاصدرا نظر فارابی را به گونه دیگری گزارش کرده است؟

این احتمال وجود دارد که ملاصدرا کتاب *تعلیقات* فارابی را به عنوان کتاب فارابی نمی‌شناخته است، بلکه آن را صرفاً کتاب ابن‌سینا می‌دانسته است و لذا در مسأله تشخیص به آن مراجعه نکرده و در نتیجه، گزارش ناقص و حتی نادرستی از دیدگاه صریح فارابی داده است.

نگارندگان این سطور موافق آن هستند که ملاصدرا در مسأله تشخیص به کتاب *تعلیقات* مراجعه نکرده است، اما با این جمله که این کتاب را جزء کتاب‌های فارابی نمی‌شناسد، به این دلیل مخالف‌اند: میرداماد یکی از دو استاد شناخته شده ملاصدرا می‌باشد (صدرالمتألهین، *اسفار*، ۴۷/۲)؛ ملاصدرا در کتاب *اسفار* بارها عبارت‌های استاد خود را آورده و آن‌ها را مورد بررسی قرار داده است. کتاب *قبسات* از جمله کتاب‌هایی است که او به آن مراجعه و نقل قول کرده است (همان: ۴۷/۲). در ۴ نامه‌ای که از ملاصدرا به میرداماد در مجموعه *مصنفات میرداماد* چاپ شده است رابطه این دو از استاد و شاگردی فراتر است و بلکه رابطه این دو یادآور نقش شمس برای مولانا جلال‌الدین رومی است (میرداماد، *مصنفات میرداماد*، ۳۶-۴۰ مقدمه). میرداماد را معلم ثالث خوانده‌اند. وی در ۱۸ مورد از فارابی با عباراتی همچون «شریکنا فی التعليم» در دو کتاب *جذوات* و *مواقیت* و همچنین *قبسات* نام برده است. در تمامی موارد، نقل قول‌های او با نسخه‌های موجود مطابقت دارد. آدرس‌های این موارد به شرح ذیل است: (میرداماد، *جذوات*، ۶۵ و ۸۶؛ همو: *القبسات*، ۲۰، ۲۷، ۳۰، ۳۴، ۷۷، ۹۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۷۴، ۲۷۶، ۳۴۲، ۴۱۳، ۴۴۷). میرداماد در *افتق المبین* ۳ مورد و *نبراس الضیاء* ۱ مورد از فارابی نام برده است. در موارد فوق میرداماد در ۴ مورد در کتاب *افتق مبین* از *تعلیقات* فارابی نام برده است. اسناد این یاد کردن بدین شرح است: ص ۹۹، ۱۷۸، ۱۹۲ و ۴۴۷. به عنوان نمونه، در ص ۱۷۸ *قبسات* می‌گوید: «وقال فی التعليقات (ابن‌سینا)، احتذاء لعبارة شریکنا التعليمی فی تعلیقاته...». نتیجه آن‌که درست است که ملاصدرا از کتاب *تعلیقات* در هیچ‌یک از آثار متعدد خود نام نبرده و صرفاً از دو کتاب *الجمع بین رأی الحکیمین* و *فصوص الحکم* نام برده است، اما اسناد فوق نشان می‌دهند وی این کتاب را (*تعلیقات*) به عنوان کتاب فارابی می‌شناخته است؛ شاهد این ادعا، اسنادی است که پیش از این در آثار میرداماد بررسی گردید. موقعیت ممتاز میرداماد نزد ملاصدرا و ارجاع مکرر به گفته‌های استاد در آثارش است، این گمان را که ملاصدرا کتابی به نام *تعلیقات* را از فارابی نمی‌شناسد کاملاً مردود می‌سازد. میرداماد - طبق اسناد فوق - در کتاب‌های خود از کتاب *تعلیقات* فارابی نام برده است.

با توجه به نظرات صریح فارابی در زمینه تشخیص در این کتاب و عدم نقل و بررسی آن توسط صدرا و انتساب نظر رقیب آن به فارابی، این پرسش هم چنان برای نگارندگان باقی مانده است که چرا ملاصدرا در مسئله تشخیص به دیدگاه صریح فارابی در این کتاب (تعلیقات) توجه نکرده و آن را مورد نقد و بررسی قرار نداده است؟ آیا ممکن است این امر از شتاب زدگی علمی نشأت گرفته باشد؟

۲-۳- شاهد سوم: قاعده شناخت سلف در پرتو خَلَف

برای آن که مشخص شود دیدگاه فارابی در مسأله تشخیص چیست و آیا آن چه ملاصدرا از فارابی گزارش کرده درست است یا خیر، می توان از اصل روش شناختی «شناخت سلف در پرتو خَلَف» مدد گرفت. در این روش محقق، آیندگان را ابزاری می کند که در پرتو آن شناخت گذشتگان حاصل آید. این قاعده مبتنی بر آینه‌نگاری تاریخ است (نک: قراملکی، ۲۶۷). تفصیل مطلب بدین شرح است:

ابن سینا ارادت ویژه‌ای به فارابی داشته است. یکی از شواهد این ادعا داستان معروفی است که ابن سینا از فلسفه خوانی ناامید شده و با خواندن کتاب فارابی این مسیر را روشن یافته است (ابن سینا، منطق مشرقیین، جیم [مقدمه]، به نقل از ابن اصیبعه، ابن خلکان و قفطی). این داستان نشان می‌دهد که ابن سینا خود را وام‌دار فارابی می‌دانسته است؛ حال پرسش ما این است ابن سینایی که ۶۴۰ سال نزدیکتر از ملاصدرا به فارابی است (فارابی ۲۵۸-۳۳۹ ق. ابن سینا ۳۷۰-۴۲۸ ق؛ ملاصدرا ۹۷۹-۱۰۵۰ ه. ق؛ نک: شریف، ۶۳۹/۱ و ۶۸۳)، تنها ۳۱ سال بین تولد ابن سینا و وفات فارابی فاصله است و نیز دغدغه دانستن اندیشه‌های فارابی را دارد، وزیر است و می‌تواند کتاب‌ها را تهیه کند در بحث تشخیص نظریه‌ای را می‌پرواند که ملاصدرا آن را نظریه رقیب خود می‌شمارد، در عین حال، هیچ‌گاه همانند نظریه ملاصدرا را به فارابی نسبت نداده، بلکه خلاف آن را پذیرفته است (ابن سینا، التعلیقات، ۱۴۵). ابن سینا تشخیص را مشارکت نداشتن متشخص در صفات معنا می‌کند: «التشخص هو أن يتخصص الشيء بصفة لا تقع فيها شركة مثله في الوجود: تشخص آن است که شیء مختص به صفتی گردد که در وجود برای او شریکی در این صفت نباشد [مشارک و مثل نداشته باشد] (همان).

در دید او تشخص خداوند با خود ماهیت موجودش است. تشخص بسائط همچون عقول (و نیز اعراض بسیط) لازمه ذاتشان است و تشخص دیگر موجودات به وسیله عرض مفارق می‌باشد. عبارت وی چنین است: «معنای تشخص آن است که متشخص با غیر خودش در آنچه به وسیله آن متشخص شده است، شرکت نداشته باشد. بنابراین، واجب تعالی، به ذات خود متشخص است؛ زیرا در حقیقت ذات خود مشارک ندارد و عقل به لوازم ذات خودش تشخص دارد» (همان؛ نیز همان، ۱۶۸). در جای دیگر گفته است: «تشخص از طریق عرض مفارق ایجاد می‌شود» (همو، المباحثات، ۵۹). او مشخصات را غیر از

مؤذن، شانظری؛ بررسی و نقد گزارش تصریحی ملاصدرا از دیدگاه فارابی در مسأله تشخیص / ۱۱۵

مقومات می‌داند، زیرا اگر مثلاً، حیوانیت انسان نابود شود، دیگر انسان نخواهد بود، اما اگر مشخصات انسان از بین برود، انسان هنوز انسان است (همو، *التعلیقات*، ۱۳۳). ابن‌سینا در *مباحثات* بحث نسبتاً مشروحی درباره‌ی عامل تشخیص آورده است و می‌گوید اولاً عامل تشخیص نمی‌تواند عامل تقوّم باشد (همو، *المباحثات*، ۱۸۱)، ثانیاً عرض لازم ماهیت، عامل تشخیص نیست، بلکه عرض مفارق شیء عامل این امر است (همان). او در همین کتاب نسبت تحیزیّه را عامل تشخیص قرار می‌دهد (همان، ۳۳۸).

وضع و زمان نیز در جای دیگر به عنوان عوامل تشخیص معرفی شده است: «التشخص هو أن یکون للمتشخص معان لا یشاركه فیہ غیره و و تلك المعانی هی الوضع و الزمان، فأما سائر الصفات و اللوازم ففیها شركة کالسواد و البیاض: تشخص آن است که متشخص دارای معانی‌ای باشد که در آن‌ها غیر خودش شرکت نداشته باشد و این معانی همان وضع و زمان است، اما در دیگر صفات و لوازم، مانند سیاهی و سفیدی شراکت هست» (همو، *التعلیقات*، ۱۰۷). در جای دیگر مکان نیز اضافه شده است «إن ما تشخص به زید هو وضعه و أینه: آنچه که زید با آن متشخص شده است (عرض) وضع و مکان اوست» (همان). البته تشخص خود زمان و مکان، به وضع برمی‌گردد: «زمان به وضع متشخص می‌شود و هر زمانی وضع مخصوص به خود دارد؛ زیرا زمان تابعی از وضعی مخصوص در فلک است. مکان هم به وضع متشخص می‌شود؛ زیرا هر مکان نسبتی با آنچه حاوی آن است، دارد که این نسبت با نسبتی که مکان دیگر با محوی خود دارد، مغایر است (پس وضع، تشخص بالذات دارد و مکان به وضع، متشخص است). این که می‌گوییم «این وضع و این زمان» همان وضع و زمان است که بالذات این شخص را تشخص بخشیده است» (همان، ۱۴۶).

ابن‌سینا در تشخص بخشی وضع و متشخص بالذات بودن آن، وحدت زمان را شرط می‌داند: «در نتیجه آن چه متشخص به ذات خود است، همان وضع است. پس زمان نیز، مانند دیگر اعراض، به وضع متشخص است و به همین صورت، همه‌ی امور عام و مشترک، متشخص به وضع اند. خود وضع هم تا در آن وحدت زمان شرط نشود، متشخص به ذات نیست» (همان، ۸۶، ۹۹). قید وحدت زمان را از آن رو به وضع شرط کرده است تا اشکالی را رفع کنند و آن این که، تا یک شیء، وضعی دارد، که همان شیء است، ولی اگر از آن وضع خارج شد، دیگری می‌تواند در آن وضعیت قرار بگیرد و این یعنی آن وضع خاص، باعث تشخص نیست که دیگری را هم پذیرفته است. اما با قید «وحدت زمان» وضع متشخص بالذات می‌شود، زیرا اگر شیء از وضع خاصی خارج شد، دیگر آن زمان خاص، موجود نیست تا شیء دیگری بتواند موضع او را به همان وضع خاص اشغال کند. بنابراین، ابن‌سینا چیزی را متشخص می‌داند که دارای وضع واحد و مقترن به زمان واحد باشد. زید هنگامی که دارای یک وضع که مقترن به زمان واحد گردد، شود، یک

موجود متشخص خواهد بود.

با گزارش اجمالی دیدگاه ابن سینا مشخص می‌شود وی چگونه به تشخص که مسأله‌ای کهن است می‌نگریسته؛ حال اگر پرسیده شود چرا ابن سینا نظر فارابی را به عنوان نظر رقیب خود نقل نکرده است؟ به نظر می‌رسد پاسخ این باشد که او کتاب *تعلیقات فارابی* را دیده است و نظر فارابی را در این زمینه می‌داند و با او همسو است. شاهد هم‌سوئی فارابی و ابن سینا نیز کتاب *تعلیقات ابن سینا* است. *تعلیقات ابن سینا* آن‌گونه که لوکری شاگرد بهمنیار تطبیق کرده است نسبت به *تعلیقات فارابی* سه حالت دارد: (۱) یا عین همان مطلبی است که در *تعلیقات فارابی* آمده است که بیشتر *تعلیقات* از این دسته‌اند؛ (۲) یا اندکی تفاوت در عبارت دارند، اما تفاوت‌هایی نظرگیر؛ (۳) یا حاشیه‌ای به مطالب فارابی اضافه کرده است. تعلیقه ۶۲ و ۹۹ فارابی جزء تعلیقه‌هایی است که عیناً در تعلیقه ۵۳۱ و ۹۳۱ *تعلیقات ابن سینا* آمده است. ملاصدرا رأیی را که در *اسفار* به ابن سینا نسبت داده است از *تعلیقات* اخذ کرده است. لوکری این دو تعلیقه را که رأی ابن سینا را منعکس کرده عین تعلیقه ۶۲ و ۹۹ فارابی دانسته است، بنابراین، طبق جداسازی که لوکری از کتاب *تعلیقات فارابی* و ابن سینا انجام داده است، نظریه رقیبی که ملاصدرا در تأویل آن کوشیده است شامل اندیشه‌های فارابی نیز می‌شود.

تبیین عدم صحت انتساب

تا بدین جا این نکته مبرهن است که انتساب دیدگاه «تشخص به نحوه وجود است» به فارابی، قابل پذیرش نیست؛ اما این پرسش باقی است که چرا ملاصدرا با وجود تصریح فارابی به چگونگی فرایند تشخص، موضع دیگری را به وی نسبت داده است؟ به نظر می‌رسد چنانچه بتوان به نحوی پذیرفت که ملاصدرا در خصوص مسأله تشخص برای یافتن دیدگاه فارابی به کتاب *تعلیقات* مراجعه کرده و از خلال کتاب *تعلیقات دیدگاه فارابی فراچنگ* صدرا قرار گرفته است می‌توان تبیینی از چرایی عدم توجه صدرا به دیدگاه تصریحی فارابی ارائه کرد. فارابی در تعلیقه ۶۱ برای ابهام‌زدایی ذهنی از تشخص آن را همان وجود و وحدت معنا می‌کند و پس از آن در تعلیقه‌های ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ از چگونگی تشخص بحث می‌کند که به عرض وضع و زمان و این است. ممکن است ملاصدرا این گفته فارابی را که «تشخص همان وجود و وحدت و وجود منفرد است» دلیل بر آن گرفته باشد که نظر صریح فارابی آن است که تشخص به نحوه وجود است. و با بسنده کردن به تعلیقه‌های ابتدایی کتاب، نظر صریح وی را در تعلیقه‌های ۹۵ و ۹۷ مطمح نظر قرار نداد؛ اما این گفته فارابی نیز نمی‌تواند محمل صحیحی برای گفته صدرا باشد. اگر چنین بوده باشد، صدرا در این جا به دام مغالطه گرفتار شده است و خلط مقام ابهام‌زدایی ذهنی و مقام

مؤذن، شانظری؛ بررسی و نقد گزارش تصریحی ملاصدرا از دیدگاه فارابی در مسأله تشخیص / ۱۱۷

مصادق صورت گرفته است. توضیح آن که در بررسی یک تعریف باید سه حوزه از هم متمایز شوند: لفظ‌شناسی، مفهوم‌شناسی و مصادق‌شناسی. پرسش از مفاد لفظ، چیستی مفهوم و تمایز مصادقی سه مسأله مرتبط، اما متمایزند. با تعریف شرح الإسم حوزه زبان روشن می‌شود و ابهام‌های برخاسته از ابهام لفظ زدوده می‌شود و با ارائه تصویری روشن از مفهوم، ذهن از ابهام در می‌آید و با نشان دادن ملاک تمایز و چگونگی تمایز شیء، عین روشن و واضح می‌شود. در آمیختن هر کدام از این حوزه‌ها از مواضع مغالطه است. می‌توان این گفته فارابی را که «تشخص همان وجود است» به رسم ناقص برگرداند. فارابی برای ابهام‌زدایی ذهنی از تشخیص آن را به وجود و وحدت پیوند می‌زند، اما این گفته او ملاک تشخیص را که مقام شکار عین است معین نمی‌کند و تعمیم این سخن او به مقام تعیین مصادق، موضعی از «اخذ ما لیس بعلة علة» است. در تحلیل این تعلیقه نیز می‌توان چنین گفت که از دید فارابی ماهیت قابل صدق بر کثیرین است و چیزی که قابل صدق بر کثیرین باشد تشخیص ندارد، پس ماهیت تشخیص ندارد. ولی فرد ماهیت تشخیص دارد، زیرا قابل صدق بر کثیرین نیست. به عبارت دیگر، ماهیت تشخیص ندارد، ولی فرد ماهیت تشخیص دارد و آن چه که موجب شده که بین این دو، فرق حاصل شود این است که شخص یک امری زائد بر ماهیت دارد که به آن اضافه شده و مانع شده است ماهیتی که صادق بر کثیرین بود، صادق بر کثیرین بماند؛ از دید فارابی آن چه که اضافه شده است وجود است، اما این دیدگاه بدان معنا نیست که فارابی معتقد باشد وجود در خارج موجود است به عین وجود خودش، تا دیدگاه اصالت وجود تأیید گردد. بر این اساس، انتساب قول اصالت وجود به فارابی و نیز این که او تشخیص را نحوه وجود می‌داند به شواهد دیگری غیر از دیدگاه وی در تعلیقه ۶۱ نیاز دارد و دیدگاه وی در این زمینه نمی‌تواند از این انتساب پشتیبانی کند.

نتیجه‌گیری

این مقاله نشان داد که ملاصدرا در آثارش به دو گونه نظریه خود در باب تشخیص - یعنی بازگشت تشخیص به نحوه وجود - را به فارابی منتسب می‌کند. یکی به صورت نقل رأی و دیگر به صورت گزارش تصریحی از دیدگاه فارابی. این نوشتار گزارش تصریحی صدرا را به چالش کشید و نشان داد ملاصدرا تا پیش از خود در این استناد تنها است. شواهد سه‌گانه پیش گفته در نقد انتساب ادعایی صدرا به فارابی نشان می‌دهند معلم ثانی به احتمال بسیار چنین دیدگاهی نداشته است. رد این انتساب می‌تواند پیامدهایی در تاریخ فلسفه‌نگاری داشته باشد و این دیدگاه استاد مصباح یزدی را که سرآغاز نظریه اصالت وجود در نظریه تشخیص فارابی است با چالش مواجه کند. فارابی در بحث تشخیص، موضع روشن و واضح و شناخته‌شده‌ای دارد و بررسی این استناد با قاعده روش‌شناختی سلف در پرتو خلف نیز این انتساب

تصریحی را ضعیف بلکه مخدوش می‌سازد. در تبیین چرایی این انتساب نیز این فرضیه تقویت شده است که صدرا در این انتساب گرفتار خلط مقام ذهن و عین شده است و آن چه را که دلیل نبوده، دلیل پنداشته است.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبد الله، *التعلیقات*، تحقیق عبدالرحمان بدوی، مکتبه الاعلام الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۴ق.
- _____، *منطق المشرقیین*، المکتبه السلفیه، قاهره، ۱۹۱۰م.
- _____، *المباحثات*، تحقیق محسن بیدار فر، ج ۱، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۷۱.
- _____، *الشفاء (الالهیات)*، تصحیح سعید زائد الأب قنوتی، مکتبه آیت الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ق.
- ابن رشد، *تفسیر ما بعد الطبیعه*، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۷۷.
- ارسطو، *متافیزیک (ما بعد الطبیعه)* ترجمه بر پایه متن یونانی شرف الدین خراسانی، ج ۴، حکمت، تهران، ۱۳۸۵.
- افلوطین، *تاسوعات*، ترجمه محمد حسین لطفی، خوارزمی، تهران، ۱۳۶۶.
- ایلخانی، محمد، «اصل فردیت و نظریه کلیات در آثار بوئیوس»، *فصلنامه نامه فرهنگ*، سال ۶، ش ۲، ۱۳۷۵، صص ۱۱۰-۱۲۳.
- پور نامدار سرچشمه، امیرحسین، و مهدی عظیمی، «فارابی و مساوقت وجود و تشخص؛ بازتأملی در اسناد ملاصدرا»، *مجله حکمت معاصر*، سال هفتم، ش ۳، ۱۳۹۵، صص ۶۱-۸۰.
- حسن زاده آملی، حسن، *نصوص الحکم بر فصوص الحکم*، ج ۲، مرکز نشر فرهنگی رجا، تهران، ۱۳۷۵.
- حکمت، نصر الله، *فارابی فیلسوف غریب*، ج ۱، انتشارات نشر علم، تهران، ۱۳۸۹.
- سبزواری، ملاحادی، *شرح المنظومه*، ج ۴، تصحیح آیت الله حسن حسن زاده آملی، ج ۱، نشر ناب، تهران، ۱۴۲۲ق.
- شریف، میان محمد، *تاریخ فلسفه در اسلام*، ج ۲، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۸۹.
- صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم، *الحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة (با حاشیه علامه طباطبائی)*، ج ۹، جلد ۳، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱م.
- _____، *المشاعر*، ج ۲، طهوری، تهران، ۱۳۶۳.
- _____، *شرح الهدایة الاثریه*، تصحیح از محمد مصطفی فولادکار، ج ۱، مؤسسه تاریخ العربی، بیروت، ۱۴۲۲ق.
- _____، *شرح و تعلیقه صدر المتألهین بر الهیات شفا*، تصحیح، تحقیق و مقدمه دکتر نجفقلی حبیبی، ج ۲، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، تهران، ۱۳۸۲.
- _____، *مجموعه الرسائل التسعة*، ج ۱، مکتبه المصطفوی، قم، ۱۳۰۲ق.

مؤذن، شانظری؛ بررسی و نقد گزارش تصدیحی ملاصدرا از دیدگاه فارابی در مسأله تشخص / ۱۱۹

_____، *الحكمة المتعالية في الأسفار الأربعة*، ج ۲ و ۳، تصحیح و تحقیق دکتر مقصود محمدی، ج ۱، انتشارات بنیاد حکمت صدرا، تهران، ۱۳۸۰.

_____، *الحكمة المتعالية في الأسفار الأربعة*، ج ۱، تصحیح و تحقیق دکتر اعوانی، ج ۱، انتشارات بنیاد حکمت صدرا، تهران، ۱۳۸۰.

_____، *الحكمة المتعالية في الأسفار الأربعة*، ج ۶، تصحیح و تحقیق دکتر احمد احمدی، ج ۱، انتشارات بنیاد حکمت صدرا، تهران، ۱۳۸۰.

_____، *الشواهد الربوبية في المناهج السلوكية*، تصحیح تحقیق و مقدمه دکتر سید مصطفی محقق داماد، بنیاد حکمت صدرا، تهران، ۱۳۸۲.

_____، *مشاعر*، تصحیح هنری کرین، ج ۲، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۶۳.

_____، *المبدأ والمعاد*، تصحیح تحقیق و مقدمه دکتر محمد ذبیحی و دکتر جعفر شاه نظری، انتشارات بنیاد حکمت صدرا، تهران، ۱۳۸۱.

_____، *مجموعه الرسائل التسعة*، بی نا، تهران، ۱۳۰۲ق.

_____، *نهایة الحکمة*، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۳۶۲.

_____، *بداية الحکمة*، تحقیق عباس علی زارعی السبزواری، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۲۲ق.

_____، *ابونصر، التعليقات*، تحقیق و تصحیح سید حسین موسویان، ج ۱، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۹۲.

_____، *کتاب الحروف*، مقدمه و تحقیق و تعلیق از محسن مهدی، دار المشرق، بیروت، ۱۹۸۶م.

_____، *فصول منتزعة*، تحقیق و تصحیح و تعلیق دکتر فوزی نجار، ج ۲، المكتبة الزهراء، تهران، ۱۴۰۵ق.

_____، *فصوص الحکم*، تحقیق از شیخ محمد حسن آل یاسین، ج ۲، انتشارات بیدار، قم، ۱۴۰۵ق.

_____، *الفيومي*، احمد بن محمد، *مصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي*، ج ۱، ج ۲، دارالهجرة، قم، ۱۴۱۴ق.

_____، *قواملكي*، احد، *روش شناسی مطالعات دینی*، ویراست دوم، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ۱۳۸۵.

_____، *مصباح یزدی*، محمد تقی، *آموزش فلسفه*، ج ۱، ج ۲، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۶۶.

_____، *میرداماد*، محمدباقر، *جذوات و مواقف*، تصحیح و تعلیق از علی اوجبی، ج ۱، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۰.

_____، *التبسات*، به اهتمام دکتر مهدی محقق، دکتر سید علی موسوی بهبهانی، پروفیسور ایزوتسو، دکتر ابراهیم دیباجی، ج ۲، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۷.

_____، *مصنفات میرداماد*، به اهتمام عبد الله نورانی، ج ۱، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۵.

۱۲۰ / نشریه جستارهایی در فلسفه و کلام، سال پنجاه و سوم، شماره ۱، شماره پیاپی ۱۰۶

_____، *نبراس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب البداء و اثبات جدوی الدعاء*، تصحیح و تحقیق از
حامد ناجی اصفهانی، ج ۱، انتشارات هجرت و میراث مکتوب، قم و تهران، ۱۳۷۴.